

الفباى فلسفه

برای مادر م
نایجل واربرتون

Warburton, Nigel

سرشناسه: واربرتون، نایجل، ۱۹۶۲ - م.

عنوان و نام پدیدآور: القبای فلسفه

وضعیت ویراست: ویراست ۲

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۰۸-۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبای مختصر

یادداشت: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است

یادداشت: عنوان اصلی: Philosophy: the basics

یادداشت: این کتاب قبلاً تحت عنوان «بنیان‌های فلسفه» و «مقدمات فلسفه» منتشر شده است.

یادداشت: چاپ هشتم.

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

شناسه افزوده: علیا، مسعود، ۱۳۵۴ -، مترجم

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۸۳۱۲۹۸

الفبای فلسفه

(ویراست دوم)

نایجل واربرتون

مسعود علیا



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Philosophy: The Basics

Nigel Warburton

All Rights Reserved

Authorised translation

from English language edition published by

Routledge, a member of the Taylor & Francis Group

© حق نشر فارسی این کتاب را انتشارات راتلج

به انتشارات ققنوس واگذار کرده است.

تمام حقوق محفوظ است.

چاپ اول: ۱۳۸۳

چاپ هشتم: ۱۳۹۲



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

* * *

نایجل واربرتون

الفبای فلسفه

(ویراست دوم چاپ دوم)

ترجمه مسعود علیا

چاپ یازدهم

۲۲۰۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ کهنمویی‌زاده

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۳ - ۲۰۸ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978-600-278-208-3

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

یادداشتی درباره فصل اول ۹

پیشگفتار ۱۱

درآمد ۱۳

فلسفه و تاریخ آن ۱۵ / چرا فلسفه بخوانیم؟ ۱۶ / آیا فلسفه دشوار است؟ ۱۹ /
حدود و ثغور میدان عمل فلسفه ۲۱ / چگونه از این کتاب استفاده کنید؟ ۲۱

۱. خدا ۲۵

برهان نظم ۲۶ / نقد برهان نظم ۲۸ / اصل انسان نگر ۳۲ / نقد اصل انسان نگر
۳۲ / برهان علت اول ۳۳ / نقد برهان علت اول ۳۴ / برهان وجودی ۳۶ / نقد
برهان وجودی ۳۷ / شناخت، برهان و وجود خدا ۳۹ / مسئله شر ۴۰ /
راه‌حلهایی نافرجام برای مسئله شر ۴۲ / دفاع مبتنی بر اختیار ۴۴ / نقد دفاع
مبتنی بر اختیار ۴۵ / برهان مبتنی بر معجزات ۴۸ / آرای هیوم درباره
معجزات ۵۰ / برهان قمارباز: شرط‌بندی پاسکال ۵۳ / نقد برهان شرط‌بندی
۵۵ / ناواقع‌گرایی درباره خداوند ۵۷ / نقد ناواقع‌گرایی درباره خداوند ۵۸ /
ایمان ۵۹ / نتیجه‌گیری ۶۱

۲. درست و نادرست ۶۳

نظریه‌های تکلیف‌مدار ۶۴ / اخلاق مسیحی ۶۵ / نقد اخلاق مسیحی ۶۶ /
اخلاق کانتی ۶۹ / نقد اخلاق کانتی ۷۴ / نتیجه‌گرایی ۷۷ / فایده‌گرایی ۷۷ /
نقد فایده‌گرایی ۷۸ / فایده‌گرایی سلبی ۸۳ / نقد فایده‌گرایی سلبی ۸۴ /
فایده‌گرایی ناظر به قاعده ۸۵ / نظریه فضیلت ۸۶ / نقد نظریه فضیلت ۸۸

اخلاق کاربردی ۹۰ / اخلاق و فرااخلاق ۹۴ / طبیعت‌گرایی ۹۵ / نقد طبیعت‌گرایی ۹۵ / نسبی‌انگاری اخلاقی ۹۸ / نقد نسبی‌انگاری اخلاقی ۱۰۰ / عاطفه‌انگاری ۱۰۱ / نقد عاطفه‌انگاری ۱۰۲ / نتیجه‌گیری ۱۰۴

۳. سیاست ۱۰۷

مساوات ۱۰۸ / تقسیم پول به طور مساوی ۱۰۹ / نقد تقسیم پول به طور مساوی ۱۱۰ / فرصت برابر در زمینه اشتغال ۱۱۳ / تبعیض وارونه ۱۱۴ / نقد تبعیض وارونه ۱۱۵ / مساوات سیاسی: دموکراسی ۱۱۷ / دموکراسی بی‌واسطه ۱۱۸ / دموکراسی مبتنی بر نمایندگی ۱۱۹ / نقد دموکراسی ۱۲۰ / آزادی ۱۲۲ / آزادی سلبی ۱۲۲ / نقد آزادی سلبی ۱۲۳ / سلب آزادی: مجازات ۱۲۶ / مجازات به مثابه جزا ۱۲۶ / نقد جزاانگاری ۱۲۷ / بازدارندگی ۱۲۸ / نقد بازدارندگی ۱۲۹ / صیانت از جامعه ۱۳۰ / نقد نظریه صیانت از جامعه ۱۳۰ / اصلاح ۱۳۱ / نقد نظریه اصلاح ۱۳۱ / نافرمانی مدنی ۱۳۲ / نقد نافرمانی مدنی ۱۳۵ / نتیجه‌گیری ۱۳۸

۴. جهان خارج ۱۴۱

واقع‌گرایی مبتنی بر عرف عام ۱۴۲ / شکاکیت درباره گواهی حواس ۱۴۲ / استدلال ناظر به خطای حسی ۱۴۳ / نقد استدلال ناظر به خطای حسی ۱۴۴ / آیا ممکن است در حال خواب دیدن باشم؟ ۱۴۵ / توهم ۱۴۷ / حافظه و منطق ۱۴۹ / می‌اندیشم، پس هستم ۱۵۱ / نقد کوگیتو ۱۵۱ / واقع‌گرایی بازنمودی ۱۵۲ / نقد واقع‌گرایی بازنمودی ۱۵۴ / ایدئالیسم ۱۵۶ / نقد ایدئالیسم ۱۵۷ / پدیده‌گرایی ۱۶۱ / نقد پدیده‌گرایی ۱۶۲ / واقع‌گرایی علی ۱۶۴ / نقد واقع‌گرایی علی ۱۶۵ / نتیجه‌گیری ۱۶۶

۵. علم ۱۶۷

نگرش ساده‌اندیشانه درباره روش علمی ۱۶۸ / نقد نگرش ساده‌اندیشانه ۱۶۹ / مسئله استقرا ۱۷۳ / تلاش‌هایی نافرمام برای حل مسئله استقرا ۱۷۷ / ابطال‌گرایی: حدس و ابطال ۱۷۹ / نقد ابطال‌گرایی ۱۸۳ / نتیجه‌گیری ۱۸۶

۶. ذهن ۱۸۷

فلسفه ذهن و روان‌شناسی ۱۸۷ / مسئله ذهن/ بدن ۱۸۸ / دوگانه‌انگاری ۱۸۹ /
نقد دوگانه‌انگاری ۱۹۰ / دوگانه‌انگاری بدون پذیرفتن تعامل ۱۹۳ / نظریه
پدیدار ثانوی ۱۹۴ / فیزیکیالیسم ۱۹۵ / نظریه یکسانی نوع ۱۹۶ / نقد نظریه
یکسانی نوع ۱۹۷ / نظریه یکسانی نمونه ۲۰۱ / نقد نظریه یکسانی نمونه ۲۰۲
/ رفتارگرایی ۲۰۳ / نقد رفتارگرایی ۲۰۴ / کارکردگرایی ۲۰۷ / نقد
کارکردگرایی ۲۰۸ / اذهان دیگر ۲۱۰ / استدلال تمثیلی ۲۱۱ / نقد استدلال
تمثیلی ۲۱۲ / نتیجه‌گیری ۲۱۳

۷. هنر ۲۱۵

آیا هنر قابل تعریف است؟ ۲۱۶ / نگرش ناظر به شباهت خانوادگی ۲۱۶ / نقد
نگرش ناظر به شباهت خانوادگی ۲۱۷ / نظریه فرم معنادار ۲۱۷ / نقد نظریه
فرم معنادار ۲۱۹ / نظریه ایدئالیستی ۲۲۰ / نقد نظریه ایدئالیستی ۲۲۱ /
نظریه نهادی ۲۲۲ / نقد نظریه نهادی ۲۲۳ / نقد هنری ۲۲۶ / قصدپرهیزی
۲۲۶ / نقد قصدپرهیزی ۲۲۸ / اجرا، تفسیر، اصالت ۲۳۰ / اصالت تاریخی در
اجرا ۲۳۰ / نقد اصالت تاریخی در اجرا ۲۳۱ / کپی‌سازی و ارزش هنری ۲۳۲ /
نتیجه‌گیری ۲۳۷

نمایه نام‌ها ۲۳۹

یادداشتی درباره فصل اول

مسئله وجود خداوند یکی از سرفصل‌های مهم کاوش‌های فلسفی است و در تاریخ پرفراز و فرود فلسفه بحث‌های فراوانی در این زمینه درگرفته است. بسیاری از فلاسفه، با تکیه بر مبادی فکری خویش، دلایلی در اثبات وجود خداوند اقامه کرده‌اند و بدین قرار مجموعه‌ای از دلایل گوناگون در این باره فراهم آمده است. در این میان، از آن‌جا که پرسشگری و نقد در سرشت تفکر فلسفی است، فلاسفه متعلق به مشرب‌های فکری مختلف در این دلایل مناقشه کرده‌اند و قوت‌ها و ضعف‌های آن‌ها را از دید خویش نشان داده‌اند. حاصل این سنجشگری‌ها گاه این بوده است که فلاسفه قائل به وجود پروردگار در بیان دلایل خویش دقت بیشتری ورزند و تقریرهای خردپسندتری از آن‌ها به دست دهند و از این رهگذر، بکوشند اعتقاد به وجود خداوند را بر پایه‌های استوارتری بنشانند. این تنها یکی از ثمرات آن قبیل بحث‌ها و مناقشه‌هاست.

نویسنده کتاب حاضر نیز در این فصل کوشیده است برخی از دلایل اثبات وجود خداوند را، مخصوصاً در سنت فکری مغرب‌زمین، در بوتۀ نقد گذارد و فارغ از قبول یا انکار وجود پروردگار، بررسی عالمانه‌ای درباره کامیابی یا ناکامی آن‌ها انجام دهد.

بی‌تردید بر خواننده فرهیخته کتاب پوشیده نیست که استدلال‌هایی که در این فصل بررسی شده‌اند ممکن است تقریرهای دیگری نیز داشته باشند که در این‌جا به آن‌ها اشاره نشده است. به علاوه، چه بسا مباحثی از این دست باعث شود که اهل تحقیق در مقام پاسخ دادن برآیند یا تقریرهای بهتری از دلایل اثبات وجود خداوند به دست دهند و از این راه مباحث دینی و فلسفی را غنا بخشند. همچنین، روشن است که صرف نقد این دلایل، دلیل بر انکار مطلوب آن‌ها نیست، و اساساً هر نقدی خود در معرض نقد است.

پیشگفتار

در ویراست سوم کتاب قسمت‌های کوتاهی به چند فصل افزوده‌ام، برخی فصل‌ها را بازنگریسته‌ام، چند خطای جزئی را اصلاح کرده‌ام، و فهرست منابعی را که برای مطالعه بیشتر پیشنهاد شده است به روز کرده‌ام. مایلم از همه کسانی که درباره پیش‌نویس فصل‌های مختلف کتاب اظهارنظر کردند یا به شکل‌های دیگری یاری‌ام دادند سپاسگزاری کنم، علی‌الخصوص از الکساندرا الکساندری، گونار آرناسان، اینگا باروز، اریک باچر، مایکل کامیل، سیمون کریسمس، لسلی کوئن، اما کاتر، تیم کرین، سو دری - پنز، آنجی دوران، ایدرین دریسکول، گوبر فاکس، جاناناتان هوریگن، رازلیند هرسته‌اوس، پل جفریس، جان کیمبل، روبن لو پوادون، جورجیا ماسون، هیو ملور، آلکس میلر، آنا موتس، پنی نتل، الکس ارنشتاین، آندرو پایل، آبیگیل رید، آنیتا روی، رون سانتونی، هلن سیمز، جنیفر تراستد، فیلیپ واسیلی، استفانی واربرتون، تسایات، جاناناتان ولف، کیرا زوراوسکا، و خوانندگان ناشناس کتاب.

نایجل واربرتون - آکسفورد، ۱۹۹۸

درآمد

فلسفه چیست؟ این پرسشی است که از حیث دشواری انگشت‌نماست. یکی از ساده‌ترین جواب‌هایی که می‌توان به این پرسش داد این است که بگوییم فلسفه همان مشغلهٔ فلاسفه است، و بعد اشاره کنیم به نوشته‌های افلاطون، ارسطو، دکارت، هیوم، کانت، راسل، ویتگنشتاین، سارتر و سایر فلاسفهٔ نامدار. ولی اگر تازه قدم به وادی فلسفه گذاشته باشید، بعید است که این جواب چندان به کارتان بیاید، زیرا احتمالاً مطلبی از این نویسندگان نخوانده‌اید. حتی اگر نوشته‌ای از ایشان مطالعه کرده باشید، چه‌بسا باز هم دشوار بتوان گفت که وجه اشتراک آن‌ها چیست – البته اگر به‌واقع ویژگی مرتبطی در کار باشد که ایشان جملگی آن را به اشتراک داشته باشند. جواب دیگری که می‌توان برای این پرسش تدارک دید این است که خاطرنشان کنیم که ریشهٔ فلسفه واژه‌ای یونانی است به معنای «دوستداری حکمت». اما این جواب در قیاس با این‌که بگوییم فلسفه همان مشغلهٔ فلاسفه است ابهام بیشتری دارد و حتی کمتر مفید می‌افتد. پس لازم است پاره‌ای آرای بسیار کلی را در باب این‌که فلسفه چگونه چیزی است عرضه بداریم.

فلسفه نوعی فعالیت است: طریقی است برای تفکر دربارهٔ انواع معینی از پرسش‌ها. مهم‌ترین خصوصیت فلسفه به کارگیری استدلال منطقی است. فلاسفه نوعاً با استدلال سروکار دارند: آن‌ها یا استدلال‌هایی از پیش خود می‌آورند یا استدلال‌های دیگران را در بوتهٔ نقد می‌گذارند، یا به هر دو کار

دست می‌زنند. به علاوه، فلاسفه مفاهیم را تحلیل می‌کنند و گرد ابهام و مه‌آلودگی را از چهره آن‌ها می‌زدایند. غالباً واژه «فلسفه» در مقام کاربرد معنایی دارد بسیار فراخ‌تر از آنچه گفتیم و به نگرش کلی فرد نسبت به زندگی دلالت می‌کند، یا در غیر این صورت به پاره‌ای از اشکال رازوری یا عرفان راجع است. در این کتاب واژه فلسفه را به این معنای فراخ‌دامنه به کار نمی‌برم: قصد و غرض من این است که پاره‌ای مفاهیم بنیادی مورد بحث و فحص در سنتی فکری را شرح دهم – سنتی که با یونانیان باستان آغاز شده و در قرن بیستم، عمدتاً در اروپا، آمریکای شمالی و استرالیا و نیوزیلند به اوج شکوفایی رسیده است.

استدلال‌های فلاسفه مشغول در این سنت درباره چه قسم مطالبی است؟ ایشان غالباً باورهایی را بررسی و واری می‌کنند که بیشتر ما در اغلب اوقات آن‌ها را مسلم و بی‌چون و چرا می‌پنداریم. مشغله این فلاسفه پرسش‌هایی است در باب آنچه مسامحتاً می‌توان «معنای زندگی» نامید: پرسش‌هایی در باب دین، درست و نادرست [از حیث اخلاقی]، علم سیاست، ماهیت عالم خارج، ذهن، علم، هنر و بی‌شمار موضوعات دیگر. از باب مثال، غالب افراد زندگی خود را بدون پرس و جو و تردیدورزی درباره باورهای اساسی خویش، نظیر این‌که قتل عملی نادرست است، می‌گذرانند. ولی چرا این کار نادرست است؟ چه توجیهی برای قول به نادرستی قتل وجود دارد؟ آیا قتل تحت هر شرایط کرداری است نادرست؟ و اصلاً منظور من از «نادرست» چیست؟ این‌ها پرسش‌هایی فلسفی هستند. کثیری از باورهای ما وقتی که در بوته بررسی نهاده شوند، کاشف به عمل می‌آید که پایه‌هایی قرص و محکم دارند؛ ولی وضع در مورد برخی از آن‌ها خلاف این است. مطالعه فلسفه نه تنها به ما کمک می‌کند تا از سر روشن‌اندیشی در باب پیش‌داوری‌هایمان اندیشه کنیم، بلکه یاری‌مان می‌دهد تا از باورهای خود به دقت رفع ابهام کنیم. در این راه که قدم برداریم، رفته رفته این قابلیت در ما پرورده می‌شود که در باب طیف

گسترده‌ای از موضوعات به طرزی منسجم و خردپسند استدلال آوریم – و این مهارتی است سودمند و قابل انتقال به دیگران.

فلسفه و تاریخ آن

از روزگار سقراط به این طرف فلاسفه بزرگ پرشماری بر کره خاک قدم گذارده‌اند. نام تنی چند از آن‌ها را در اولین بند کتاب آوردیم. کتابی مقدماتی درباره فلسفه می‌تواند رویکردی تاریخی نسبت به موضوع در پیش بگیرد به این صورت که مساهمت‌های این فلاسفه را به ترتیب زمانی تحلیل کند. من در این کتاب چنین طریقی را در پیش نمی‌گیرم، و به جای آن از رویکردی موضوع‌مدار بهره می‌جویم: رویکردی که به جای تاریخ، پاره‌ای مسائل فلسفی را در کانون توجه خود قرار می‌دهد. تاریخ فلسفه به خودی خود موضوعی است جذاب و حائز اهمیت، و بسیاری از متون کلاسیک فلسفی آثاری سترگ در عرصه ادبیات نیز هستند: مکالمات سقراطی افلاطون، تأملات^۱ ژنه دکارت، تحقیق درباره فهم آدمی^۲ اثر هیوم و چین گفت زرتشت^۳ نیچه تنها چند نمونه از این آثارند – آثاری که جملگی با هر ملاک و میزانی، به هیئت نوشته‌هایی جذاب جلوه می‌کنند. هرچند در مطالعه تاریخ فلسفه قدر و ارزش فراوان هست، مقصود من در این کتاب آن است که به جای این که صرفاً آرا و عقاید پاره‌ای متفکران جلیل‌القدر را در باب مسائل فلسفی شرح کنم، ابزارهایی به دست شما دهم تا به یاری آن‌ها خودتان بشخصه در باب این مسائل اندیشه کنید. این مسائل تنها توجه و علاقه فلاسفه را برنمی‌انگیزند. آن‌ها به طور طبیعی از بطن وضعیت آدمی پیدا می‌آیند و شمار زیادی از افرادی که هرگز کتابی فلسفی را تورق نکرده‌اند به صرافت طبع درباره آن‌ها اندیشه می‌کنند.

1. *Meditations* 2. *Enquiry Concerning Human Understanding*

3. *Thus Spoke Zarathustra*

هر قسم مطالعه جدی فلسفه شامل ترکیبی از مطالعه تاریخی و مطالعه موضوع مدار است، زیرا اگر از استدلال‌ها و خطاهای فلاسفه سلف بی اطلاع باشیم، نمی‌توانیم امید بداریم که در این رشته مساهمت یا مشارکتی مهم داشته باشیم. فلاسفه بدون شناخت تاریخ هرگز گامی فراپیش نخواهند گذاشت: ایشان همچنان به همان خط‌اندیشی‌های سابق ادامه می‌دهند بی آن‌که بدانند پیش‌تر این خطاها صورت بسته است. افزون بر این، جمع‌گیری از فلاسفه نظریه‌های خود را با مشاهده و بررسی خطاهایی که در کار فیلسوفان سلف روی داده است از کار درمی‌آورند و پروبال می‌دهند. با این حال، در کتاب مختصری مانند این مقدور نیست که حق مطلب را در بیان پیچیدگی‌های کار این یا آن متفکر ادا کنیم. منابعی که در انتهای هر فصل برای مطالعه بیشتر پیشنهاد شده‌اند [مخاطب را] یاری می‌رسانند تا مسائل مورد بحث در این کتاب را در زمینه تاریخی گسترده‌تری جای دهد.

چرا فلسفه بخوانیم؟

گاهی اوقات حجت می‌آورند که مطالعه فلسفه آب در هاون کوبیدن است زیرا مشغله فلاسفه همواره جز این نیست که بیکار بنشینند و بر سر معنای کلمات بحث بی جهت به راه اندازند. به نظر نمی‌آید که این جماعت هیچ‌گاه به نتیجه‌ای حائز اهمیت دست پیدا کنند و نقش آن‌ها در جامعه عملاً در حد هیچ است. آن‌ها هنوز سرگرم بحث و فحص درباره همان مسائلی هستند که خاطر یونانیان باستان را به خود مشغول داشته بود. به نظر نمی‌رسد که فلسفه چیزی را تغییر دهد؛ فلسفه همه چیز را همان‌طور که هست باقی می‌گذارد. اصلاً مطالعه فلسفه چه ارزشی دارد؟ دست یازیدن به شبهه‌افکنی در مفروضات بنیادی زندگی مان حتی ممکن است خطرناک نیز باشد: چه‌بسا در فرجام، کارمان به آن‌جا برسد که احساس کنیم دستمان به هیچ کاری نمی‌رود و از فرط پرسشگری و تردیدورزی فلج شده‌ایم. در واقع، کاریکاتور فیلسوف

شخصی است که در سروکله زدن با افکار بسیار انتزاعی آن هم در حالی که آسوده‌خاطر بر صندلی راحتی اتاق استادان در آکسفورد یا کیمبریج لم داده است هیچ‌کس به گرد پایش نمی‌رسد، ولی در پرداختن به مسائل عملی زندگی درمی‌ماند: کسی که قادر است دشوارترین قطعات فلسفه هگل را شرح دهد، ولی نمی‌داند چگونه تخم مرغی را آب‌پز کند.

زندگی آزموده

یک دلیل مهم در تأیید مطالعه فلسفه این است که سروکار فلسفه با مسائل بنیادینی است که به معنای وجودمان مربوط می‌شود. بیشتر ما زمانی در زندگی خویش سؤالات فلسفی پایه‌ای را با خود در میان می‌گذاریم. از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ آیا برهانی در اثبات وجود خدا هست؟ غرض و غایت زندگی ما چیست؟ درست و نادرست [از حیث اخلاقی] ریشه در چه دارد؟ آیا هرگز رواست قانون را زیر پا گذاریم؟ آیا ممکن است زندگی ما رؤیایی بیش نباشد؟ آیا ذهن یک چیز است و بدن یک چیز دیگر، یا این‌که ما سراپا موجوداتی مادی هستیم؟ پیشرفت علم چگونه است؟ هنر چیست؟ و سؤالاتی نظیر این‌ها.

غالب آن کسانی که فلسفه می‌خوانند این را مهم می‌دانند که هر کدام از ما چنین مسائلی را بررسی و آزمون کنیم حتی برخی از ایشان می‌گویند که زندگی ناآزموده ارزش زیستن ندارد. ادامه دادن به زندگی عادی و روزمره بی‌آن‌که هرگز اصولی را که این زندگی بر آن‌ها استوار است بررسی و آزمون کنیم چه بسا مثل این باشد که ماشینی را برانیم که هیچ‌گاه به آن رسیدگی نکرده‌ایم. ممکن است اطمینان شما به ترمز، فرمان و موتور ماشین موجه باشد، زیرا تا به حال همواره به قدر کفایت خوب کار کرده‌اند؛ ولی این هم ممکن است که اطمینان شما به کلی ناموجه باشد: شاید ترمز ماشین خراب باشد و درست موقعی که بیش از هر وقت به آن نیاز دارید دست شما را در

حنا بگذارد. همین‌طور اصولی هم که زندگی شما بر پایه آن‌ها استوار است ممکن است کاملاً صواب باشند، ولی تا زمانی که آن‌ها را بررسی و آزمون نکرده‌اید، نمی‌توانید در این باره خاطر جمع باشید.

به هر روی، حتی اگر در صحت مفروضاتی که پایه‌های زندگی شما هستند به‌طور جدی تردید نورزید، چه‌بسا با استفاده نکردن از قوه تفکر تان زندگی خود را بی‌مایه و بی‌برگ و بار کنید. کثیری از مردم در میان نهادن این پرسش‌های اساسی با خویش را یا زحمتی بسیار شاق می‌دانند یا بسیار تشویش‌زا احساس می‌کنند: چه‌بسا آن‌ها به تعصبات خویش دل خوش دارند و راضی‌اند. ولی هستند دیگری که شعله اشتیاقی سوزان به یافتن جواب‌هایی برای این سؤالات فلسفی طاق‌ت سوز در وجود آن‌ها زبانه می‌کشد.

یادگیری تفکر

دلیل دیگری که می‌توان در تأیید مطالعه فلسفه آورد این است که چنین کاری راه مناسبی است برای آن‌که بیاموزیم چگونه به طرزی روشن‌تر درباره طیف گسترده‌ای از موضوعات تفکر کنیم. روش‌های تفکر فلسفی در بسیاری از موقعیت‌های گوناگون سودمند می‌افتد، زیرا با تحلیل استدلال‌های له و علیه هر موضعی مهارت‌هایی را فرامی‌گیریم که قابل انتقال به سایر ساحت‌های زندگی است. شمار فراوانی از کسانی که فلسفه می‌خوانند تا آن‌جا پیش می‌روند که مهارت‌های فلسفی خویش را در مشاغل متنوع، از کارهای حقوقی گرفته تا برنامه‌نویسی کامپیوتر، حرفه مشاور مدیر، کارمندی و روزنامه‌نگاری — همه زمینه‌هایی که در آن‌ها وضوح اندیشه سرمایه‌ای است عظیم — به کار می‌بندند. به علاوه، فلاسفه هنگامی که به سراغ هنرها می‌روند از بینش‌هایی که درباره خصوصیات وجود آدمی حاصل می‌کنند بهره می‌گیرند: شماری از فلاسفه رمان‌نویسان، ناقدان، شاعران، فیلم‌سازان و نمایشنامه‌نویسان موفقی نیز بوده‌اند.

لذت

توجیه دیگری برای مطالعه فلسفه این است که فلسفه به نزد جمع کثیری از افراد فعالیتی است بسیار لذت‌بخش. درباره این دفاع از فلسفه باید مطلبی را متذکر شد. خطر آن این است که امکان دارد به این معنا گرفته شود که فلسفه را تا مرتبه فعالیت همسنگ حل جدول کلمات متقاطع پایین می‌آوریم. پاره‌ای اوقات به نظر می‌رسد که رویکرد برخی فلاسفه به موضوع خویش شباهت بسیاری به این کار دارد. شماری از فلاسفه حرفه‌ای خاطر خود را به حل معماهای منطقی مبهمی مشغول می‌دارند آن هم به طوری که این کار را به خودی خود مقصود خویش قرار می‌دهند، و راه‌حل‌های خود را در نشریه‌های پیچیده و غامض منتشر می‌کنند. در نقطه مقابل آن‌ها، برخی فلاسفه دانشگاهی خود را مشغول به «شغلی» می‌دانند، و نوشته‌هایی انتشار می‌دهند که غالباً میانمایه است آن هم تنها به این سبب که این کار راه «ترقی» و ارتقای مقام را برایشان هموار می‌کند (مقدار نوشته‌های انتشاریافته این افراد عاملی تعیین‌کننده در ارتقای مقام ایشان است). آن‌ها از مشاهده نامشان که به زیور طبع آراسته شده و همین‌طور از افزایش حقوق و وجهه‌ای که ملازم با ارتقای شغلی است غرق سرور می‌شوند. با این حال، از بخت نیک، بسیاری از فلاسفه فراتر از این سطح منزل دارند.

آیا فلسفه دشوار است؟

معمولاً فلسفه را رشته‌ای دشوار می‌دانند. فلسفه قرین دشواری‌های گوناگونی است که البته پاره‌ای از آن‌ها قابل اجتناب است. در درجه اول، این حرفِ حقی است که لازمه [پرداختن به] کثیری از مسائلی که فلاسفه حرفه‌ای با آن‌ها سروکار دارند بهره‌مندی از معلوماتی سطح بالا در زمینه تفکر انتزاعی و نظری است. با این حال، این حرف کمابیش در مورد همه مشغله‌های فکری صدق می‌کند: از این حیث فلسفه با

فیزیک، نقد ادبی، برنامه‌نویسی کامپیوتری، زمین‌شناسی، ریاضیات یا تاریخ فرقی ندارد. همانند آنچه در مورد این عرصه‌ها و سایر عرصه‌های پژوهش مصداق دارد، نباید دشواری نوآوری‌های اساسی در این رشته را بهانه کنیم و روا نداریم که افراد عادی از پیشرفت‌هایی که در آن حاصل شده است خبر بگیرند، و نیز مانع از آن شویم که روش‌های بنیادی آن‌ها را بیاموزند.

با این حال، دشواری دیگری با فلسفه قرین است که از لونی دیگر است و می‌توان از آن دوری جست. فلاسفه همواره نویسندگان خوبی نیستند. شمار فراوانی از آن‌ها در انتقال آرا و افکار خود به‌غایت بی‌مایه‌اند. گاهی این وضع ناشی از آن است که ایشان فقط علاقه دارند جمع بسیار کوچکی از خوانندگان اهل فن را مخاطب قرار دهند؛ گاهی نیز بدان سبب است که آن‌ها بی‌جهت زبان تخصصی پیچیده‌ای را به کار می‌برند که به راحتی کسانی را که با آن آشنایی ندارند به ورطه سردرگمی گرفتار می‌کند. کاربرد اصطلاحات تخصصی سودمند است از این حیث که دیگر مجبور نیستیم هر بار که مفاهیم خاصی را استفاده می‌کنیم آن‌ها را شرح دهیم. ولی از بخت بد، در میان فلاسفه حرفه‌ای این تمایل وجود دارد که از اصطلاحات تخصصی به خاطر خود آن‌ها استفاده کنند؛ جمع کثیری از آنان با وجود این که برای عبارت‌های لاتین معادل‌های انگلیسی بسیار خوبی در دست داریم، باز هم آن عبارت‌ها را به کار می‌برند. بندی که رگبار واژه‌های ناآشنا بر آن باریده و واژه‌های آشنایش هم به اشکالی نامأنوس به کار رفته‌اند می‌تواند خواننده را به هول و وحشت دچار سازد. به نظر می‌رسد برخی فلاسفه به زبانی حرف می‌زنند و می‌نویسند که دستپخت خودشان است. این کار ممکن است باعث شود که فلسفه رشته‌ای بسیار دشوارتر از آن چیزی که واقعاً هست در نظر آید.

من در این کتاب سعی کرده‌ام از کاربرد زبان تخصصی غیر لازم بپرهیزم، و همچنان که مطلب را پیش می‌برم همه اصطلاحات ناآشنا را شرح می‌دهم. این رویکرد، واژگان فلسفی بنیادی لازم برای سر درآوردن از برخی

نوشته‌های فلسفی دشوارتری را که در فهرست منابع پیشنهاد شده در انتهای هر فصل آمده است، در اختیارتان می‌گذارد.

حدود و ثغور میدان عمل فلسفه

برخی از طالبان فلسفه انتظارات هنگفتی از این رشته دارند که با عقل جور در نمی‌آید. آن‌ها چشم دارند که فلسفه به ایشان تصویری کامل و تمام‌نما از وضع دشوار آدمی عرضه بدارد. تصور آن‌ها این است که فلسفه معنای زندگی را برایشان عیان خواهد ساخت، و جمیع جوانب وجود پیچیده ما را برایشان تبیین خواهد کرد. ولی هرچند مطالعه فلسفه می‌تواند روشنگر پرسش‌هایی بنیادی درباره زندگی ما باشد، این کار از توان آن خارج است که تصویری تمام‌نما، اگر اساساً چنین چیزی در کار باشد، به ما ارزانی کند. مطالعه فلسفه جای مطالعه هنر، ادبیات، تاریخ، روان‌شناسی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، سیاست و علم را نمی‌گیرد. این رشته‌های متفاوت و جوهی متفاوت از حیات آدمی را در کانون توجه خود قرار می‌دهند و بینش‌هایی متفاوت عرضه می‌دارند. بعضی از وجوه زندگی ما تن به تحلیل فلسفی، و شاید تن به هیچ قسم تحلیل دیگری نیز، نمی‌سپارند. پس این نکته مهم است که نباید از فلسفه توقع بیش از حد داشته باشیم.

چگونه از این کتاب استفاده کنید؟

قبلاً بر این معنا تأکید کردم که فلسفه قسمی فعالیت است. بدین قرار نباید این کتاب را به طرزی انفعالی خواند. بله، می‌توان استدلال‌های به کار رفته در آن را به سادگی از بر کرد، ولی صرف این کار به معنای فراگیری فلسفه‌ورزی نیست، گرچه شناختی صائب در خصوص بسیاری از استدلال‌های اساسی‌ای که فیلسوفان به کار می‌برند فراهم می‌آورد. خواننده ایدئال این کتاب آن را با نظری انتقادی می‌خواند، و پیوسته در استدلال‌های به کار رفته در آن شبیه و

تردید می‌افکنند، و استدلال‌های خلاف آن‌ها را از اندیشه‌اش دور نمی‌دارد. قصد و غرضی که در پس این کتاب نهفته، این است که تفکر را برانگیزد، نه این‌که جایگزین آن شود. اگر آن را با نظری نقادانه بخوانید، بی‌تردید مطالب فراوانی پیدا می‌کنید که با آن‌ها از در مخالفت درآیید و در این روند باورهای خود را پالایش می‌کنید.

گرچه سعی کرده‌ام همه فصل‌ها را طوری بنویسم که برای خواننده‌ای که تا به حال هرگز فلسفه نخوانده است قابل فهم باشد، ولی بعضی فصل‌ها دشوارترند. اغلب مردمان لاقبل به مسئله وجود داشتن یا وجود نداشتن خداوند عنایت داشته‌اند، و براهین منکران و مؤمنان را طرف توجه قرار داده‌اند – بنابراین، سر درآوردن از مطالب فصل مربوط به خدا باید نسبتاً آسان باشد. در مقابل، قلیل‌اند نافیلسوفانی که در باب پاره‌ای از موضوعات بررسی شده در فصل‌های مربوط به جهان خارج و ذهن، و در قسمت‌های انتزاعی‌تر فصل مربوط به درست و نادرست [از حیث اخلاقی] به طور مبسوط تفکر کرده باشند. خواندن این فصل‌ها، علی‌الخصوص آن‌که مربوط به ذهن است، شاید وقت بیشتری بگیرد. توصیه من به شما این است که به جای آن‌که به آرامی قسمت به قسمت پیش بروید – خطر این شیوه آن است که در جزئیات غرق شوید بدون این‌که نحوه ارتباط استدلال‌های گوناگون را با یکدیگر دریابید – در آغاز فصل‌ها را تورقی کنید، و بعد به قسمت‌های خاصی که برایتان جذاب است برگردید.

یک مبحث آشکار وجود دارد که این کتاب ممکن بود آن را شامل شود، ولی در کتاب نیامده است: منطق. به این دلیل منطق را کنار گذاشتم که حوزه‌ای است تخصصی‌تر از آن‌که بشود در کتابی با این حجم و با این سبک به طرزی رضایت‌بخش به آن رسیدگی کرد.

این کتاب برای دانشجویان در راه تحکیم و تقویت آنچه در کلاس‌های درس می‌آموزند سودمند می‌افتد و نیز آن‌ها را در نگارش مقاله‌های تحقیقی

یاری می‌دهد: من خلاصه‌ای از رویکردهای عمده فلسفی به هر مبحث را در کنار شماری از نقدهایی که به آن‌ها اقامه کرده‌اند بیان می‌کنم. از این‌ها می‌توان برای نگارش مقاله‌های تحقیقی ایده گرفت و به این وجه به راحتی تاراجشان کرد.

منابعی برای مطالعه بیشتر

عمداً منابع مختصری را برای مطالعه بیشتر پیشنهاد کرده‌ام: تنها متونی را در این فهرست گنجانده‌ام که با تمام وجود می‌توانم آن‌ها را به نوآموزان فلسفه توصیه کنم. خود من مجموعه‌ای از مقالات و منتخبات را گردآوری کرده‌ام به این منظور که مکمل کتاب حاضر باشد:

Philosophy: Basic Readings (London: Routledge, 1999).

ساختار این کتاب [از حیث فصل‌بندی] مانند الفبای فلسفه است. کتاب جان کاتینگام منتخبی از متون [فلسفی] است که جهت‌گیری تاریخی آن بیشتر است:

John Cottingham(ed.), *Western Philosophy: An Anthology* (Oxford: Blackwell, 1996).

کتاب تامس نیگل پیش‌درآمدی مختصر و روح‌انگیز بر فلسفه است:

Thomas Nagel, *What Does It All Mean?* (Oxford: Oxford University Press, 1987).

کتاب بریان مگی پیش‌درآمد خوبی است بر تاریخ فلسفه. این کتاب مشتمل بر گفتگوهایی است با شماری از فلاسفه امروز دربارهٔ فلاسفه بزرگ گذشته، و بر اساس مجموعه‌ای تلویزیونی به همین نام در شبکه بی. بی. سی. تدوین شده است:

Bryan Magee, *The Great Philosophers* (Oxford: Oxford University Press, 1987).

کتاب استیون پرست خلاصه بسیار بین‌آرای برخی از مهم‌ترین فلاسفه انگلیسی از قرن هفدهم تا میانهٔ قرن بیستم است:

Steven Priest, *The British Empiricists* (London: Penguin, 1990).

اثر راجر اسکروتن مروری است مختصر بر آرای فلاسفه بزرگ از دکارت تا ویتگنشتاین:

Roger Scruton, *A Short History of Modern Philosophy* (London: Routledge, 1989).

در این کتاب به بیست و چهار کتاب مهم فلاسفه، از جمهوری افلاطون تا نظریه‌ای در باب عدالت راولز پرداخته‌ام:

Philosophy: The Classics (London: Routledge, 1998).

واژه‌نامهٔ آنتونی فلو در مقام اثری مرجع مفید است:

Anthony Flew(ed.), *A Dictionary of Philosophy* (London: Pan, 1979).

همچنین است واژه‌نامهٔ ای. آر. لیس:

A. R. Lacey, *A Dictionary of Philosophy* (London: Routledge, 1976).

کتاب زیر هم پیش‌درآمدهای مفیدی بر حوزه‌های اصلی فلسفه و آرای مستثنی از متفکران بزرگ به دست می‌دهد:

Nicholas Bunnin and E. P. Tsui-James(eds.), *The Blackwell Companion to Philosophy* (Oxford: Blackwell, 1996).

اگر به کتابخانهٔ خوبی دسترسی دارید کتاب کریگ مسلماً شایستهٔ مراجعه است. این کتاب مدخل‌های جامع و روزآمدی دربارهٔ همهٔ مباحث اصلی فلسفه در بردارد:

Edward Craig (ed.), *The Routledge Encyclopedia of Philosophy* (London: Routledge, 1998).

برای کسانی که به روش‌های فلاسفه در استدلال و احتجاج علاقه دارند کتاب‌های مناسبی وجود دارد از جمله:

Nigel Warburton, *Thinking from A to Z* (London: Routledge, 1996).

Anthony Weston, *A Rulebook for Arguments* (Indianapolis: Hackett, 2nd edn, 1992).

Anne Thomson, *Critical Reasoning* (London: Routledge, 1996); and Alec Fisher, *The Logic of Real Arguments* (Cambridge: Cambridge University Press, 1988).

دو کتاب دیگر در این زمینه هست که هر دو نایاب‌اند ولی می‌شود آن‌ها را از کتابخانه‌ها تهیه کرد:

Anthony Flew, *Thinking about Thinking* (London: Fontana, 1975); and Robert H. Thouless, *Straight and Crooked Thinking* (London: Pan, 1974).

مقالهٔ جرج ارول در موضوع واضح‌نویسی و دلیل اهمیت آن بسیار خواندنی است:

George Orwell, "Politics and the English Language", in *The Penguin Essays of George Orwell* (London: Penguin, 1990).

برای آگاهی از توصیه‌های عملی در این زمینه کتاب‌های زیر را، که هر دو طراز اول هستند، امتحان کنید:

Ernest Gowers, *The Complete Plain Words* (London: Penguin, 1962), and Diané Collinson, Gillian Kirkup, Robin Kyd and Lynne Slocombe, *Plain English* (Milton Keynes: Open University Press, 2nd edn, 1992).

مجموعه‌ای از دوره‌های آموزش از راه دور در زمینهٔ فلسفه در اپن یونیورسیتی [دانشگاه آزاد] (Open University) دایر است. برای کسب اطلاعات بیشتر با این نشانی مکاتبه کنید:

Course Enquiry Service, The Open University, FREE POST, PO Box 625, Milton Keynes, MK7 6AA, United Kingdom.

خدا

آیا خدا وجود دارد؟ این پرسشی بنیادی است، پرسشی که بیشترِ ما زمانی در زندگی خویش آن را با خود در میان نهاده‌ایم. پاسخی که هر کدام از ما به این پرسش می‌دهیم نه تنها بر نحوهٔ کردارمان اثر می‌گذارد، بلکه چگونگی درک و تفسیرمان از جهان هستی، و پیش‌بینی‌مان دربارهٔ آینده را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر خدا وجود داشته باشد، آن‌گاه چه بسا وجود آدمی غایتمند باشد، و حتی می‌توانیم به حیات جاویدان امید ببندیم. در غیر این صورت، باید خودمان معنایی برای زندگی خویش بیافرینیم: زندگی ما از خارج معنایی حاصل نخواهد کرد، و احتمالاً مرگ فرجام کار است.

فلاسفه هنگامی که به دیانت توجه می‌کنند، معمولاً استدلال‌های گوناگونی را که در اثبات و انکار وجود خداوند اقامه شده است سبک و سنگین می‌کنند. آن‌ها ارزش و اعتبار قرائن را می‌سنجند و از سرِ باریک‌بینی و دقت در ساختمان و استلزامات آن استدلال‌ها نظر می‌کنند. نیز مفاهیمی مانند ایمان و اعتقاد را محل بررسی قرار می‌دهند تا ببینند آیا می‌توانند از نحوهٔ سخن گفتن مردمان دربارهٔ خداوند سر در بیاورند.

آغازگاه بخش اعظم فلسفهٔ دین آموزه‌ای است بسیار عام دربارهٔ ذاتِ

خداوند که به «خداباوری»^۱ معروف است. این نگرش دایر است بر این که خدایی یکتا وجود دارد، و او قادر مطلق (توانا به هر کاری)، عالم مطلق (دانا به هر چیزی) و خیر اعلی (خیر مطلق) است. اغلب مسیحیان، یهودیان و مسلمانان به یکسان قائل به این دیدگاه‌اند. من در این جا به دیدگاه مسیحیت درباره خداوند می‌پردازم، هرچند اغلب این استدلال‌ها به یکسان شامل حال سایر ادیان خدا‌باور نیز می‌شود، و پاره‌ای نیز به هر دینی مربوط است. اما آیا این خدایی که خدا‌باوران توصیفش می‌کنند به‌واقع وجود دارد؟ آیا می‌توانیم وجود او را بر کرسی اثبات بنشانیم؟ براهین بسیار و گوناگونی به منظور اثبات وجود خداوند اقامه کرده‌اند. من در این فصل مهم‌ترین آن‌ها را بررسی می‌کنم.

برهان^۲ نظم

یکی از رایج‌ترین براهین اثبات وجود خدا «برهان نظم»^۳ (یا اتقان صنع) نام دارد که گاهی نیز آن را به عنوان «برهان غایت‌شناختی»^۴ (برگرفته از واژه یونانی «telos» به معنای «غایت» یا «مقصود») می‌شناسند. تقریر این برهان چنین است: اگر در جهان طبیعت به پیرامون خویش نظر بیندازیم، لاجرم متوجه می‌شویم که چگونه هر چیزی در آن با عملکرد خود وفاق و مناسبت دارد: هر چیزی گواهی می‌دهد که از سر تدبیر طراحی شده است. بدین قرار فرض می‌کنند که این امر وجود پروردگار را به اثبات می‌رساند. به طور مثال، اگر چشم انسان را بررسی کنیم، می‌بینیم که تا چه پایه همه اجزای کوچک آن

1. theism

۲. کاربرد واژه «برهان» در این جا خالی از مسامحه نیست، ولی به دلیل کثرت استعمال این واژه در مباحث مربوط به اثبات وجود خداوند، بهتر دیدیم که آن را به همین صورت به کار ببریم. با این حال، هر جا که نویسنده معنای دقیق برهان را مد نظر داشته، معادل انگلیسی آن (proof) را در پانویست آورده‌ایم. — م.

3. design argument 4. teleological argument

با هم جفت و جور شده‌اند و سازگارند، به طوری که یکایک این اجزا به طرزی مقرون به ظرافت، مناسب کاری هستند که علی‌الظاهر چشم برای آن آفریده شده است، یعنی مناسب دیدن‌اند.

قائلان به برهان نظم، مانند ویلیام پیللی (۱۷۴۳-۱۸۰۵)، مدعی هستند که پیچیدگی و کارایی موجودات عالم طبیعت نظیر چشم لزوماً گواه آن است که خداوند آن‌ها را مدبرانه طراحی کرده و نظم بخشیده است. و الا چگونه ممکن بود این‌طور که هستند باشند؟ درست همان‌طور که با دیدن ساعت می‌توانیم بگوییم که طرح آن را ساعت‌سازی ریخته، آن‌ها نیز به همین شکل استدلال می‌کنند که با مشاهده چشم می‌توانیم بگوییم که «خدایی به کردار ساعت‌ساز»، آن را طراحی کرده است. مثل این است که خداوند بر روی همه چیزهایی که آفریده، مهر و نشان خود را نهاده است.

این برهانی است که از معلول به علت آن می‌رسد: ما به معلول (ساعت یا چشم) نظر می‌دوزیم، و با بررسی آن سعی می‌کنیم بگوییم که علت آن چه بوده است (ساعت‌ساز یا خدایی به کردار ساعت‌ساز). برهان یادشده بر این رأی استوار است که شیئی نظیر ساعت که نشانه‌های طرح و تدبیر در آن پیدا است از پاره‌ای جهات به شیئی طبیعی نظیر چشم شباهت بسیار دارد. این قسم استدلال، که بر شباهت میان دو چیز تکیه می‌کند، به استدلال تمثیلی^۱ مشهور است. استدلال تمثیلی بر این اصل استوار است که اگر دو چیز از برخی جهات به هم شباهت داشته باشند، به احتمال زیاد از سایر جهات نیز شبیه یکدیگرند.

آن‌هایی که برهان نظم را تصدیق می‌کنند به ما می‌گویند که به هر جا نظر می‌اندازیم، علی‌الخصوص به عالم طبیعت - درختان، صخره‌ها، حیات وحش، ستارگان یا هر چیز دیگر - دلیل دیگری بر وجود خدا پیدا می‌کنیم. از

1. argument from analogy

آن جایی که این چیزها در قیاس با ساعت به مراتب استادانه‌تر و مدبرانه‌تر ساخته شده‌اند، خدای همچون ساعت ساز باید هوشمندتر و مدبرتر از انسان ساعت ساز باشد. در واقع، خدای همچون ساعت ساز باید بسیار قادر و بسیار مدبر و دانا باشد، به طوری که معقول است مسلم بگیریم که او کسی نیست الا خدایی که خداباوران سنتاً توصیفش کرده‌اند.

با این همه، دلایلی قوی در رد برهان نظم اقامه شده که غالباً حاصل کار فیلسوفی به نام دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) در این دو اثر اوست: مکالماتی دربارهٔ دین طبیعی،^۱ که پس از مرگ او منتشر شد، و بخش یازدهم تحقیق دربارهٔ فهم آدمی.

نقد برهان نظم

ضعف تمثیل

یکی از ایرادهایی که به برهان نظم گرفته‌اند این است که برهان یادشده بر تمثیلی سست و ضعیف استوار است. این برهان فرض را بر آن می‌گذارد که میان اشیای طبیعی و اشیای مصنوع شباهت حائز اهمیت و معناداری هست. ولی با استفاده از همان مثال بالا، باید گفت که مشخص نیست چشم آدمی از همهٔ جهات مهم شبیه ساعت باشد. استدلال‌های تمثیلی بر این فرض استوارند که میان طرفین تمثیل شباهت چشمگیری هست. اگر این شباهت ضعیف باشد، نتایجی هم که بر بنیاد این مقایسه گرفته می‌شود به همان نسبت ضعیف خواهد بود. بر این اساس، به طور مثال، ساعت مچی و ساعت جیبی آن اندازه به هم شباهت دارند که مجاز باشیم باور کنیم هر دوی آن‌ها را ساعت سازان پدید آورده‌اند. ولی با این که میان ساعت و چشم شباهتی هست - هر دو پیچیده‌اند و کارهای خاص خودشان را انجام می‌دهند - این

شباهت شباهت ناچیزی بیش نیست، و به تبع آن، هر قسم نتیجه‌ای که بر بنیاد این تمثیل گرفته شود به همان نسبت ناچیز خواهد بود.

تکامل

در پاسخ به این که چرا جانوران و گیاهان تا این پایه با عملکردهایشان به خوبی سازگاری و مناسبت دارند وجود خدای همچون ساعت ساز یگانه تبیین ممکن نیست. علی‌الخصوص نظریه تکامل از طریق انتخاب طبیعی که از آن چارلز داروین (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲) است و در کتاب منشأ انواع^۱ (۱۸۵۹) شرح آن آمده، تبیین دیگری از این پدیدار به دست می‌دهد که قبول عام پیدا کرده است. داروین نشان داد که چگونه آن جانوران و گیاهانی که بهتر از سایرین، از طریق روند بقای اصلح، با محیط خویش انطباق یافتند زنده ماندند و خصوصیاتشان را به نژاد خود منتقل کردند. دانشمندان متأخر توانسته‌اند سازوکار تکامل را برحسب ژن‌هایی که از راه توارث انتقال پیدا می‌کنند توضیح دهند. این روند به تفصیل معلوم می‌دارد که چگونه این مایه سازگاری‌های اعجاب‌انگیز با محیط که در مُلک جانوران و نباتات دیده می‌شود پیدا آمده است، بدون آن که نیاز باشد مفهوم خدا را وارد میدان کنیم. البته نظریه داروین به هیچ عنوان دلیلی در رد وجود خدا نیست - در واقع، جمع‌کنندگی از مسیحیان آن را بهترین تبیینی می‌دانند که نشان می‌دهد چگونه شد که گیاهان، جانوران و انسان‌ها وضع و حال کنونی خود را پیدا کردند: ایشان عقیده دارند که خداوند خالق سازوکار خود تکامل بوده است. با وجود این، نظریه داروین از قوت برهان نظم می‌کاهد زیرا همان معلول‌ها را بدون بردن نامی از خداوند به عنوان آفریدگار آن‌ها تبیین می‌کند. وجود نظریه‌ای از این دست درباره سازوکار انطباق زیستی مانع از آن می‌شود که برهان نظم، برهانی قاطع در اثبات وجود خداوند باشد.

محدودیت‌های نتیجه‌گیری

گیریم که، با وجود ایرادهایی که تا این جا متذکر شدیم، برهان نظم را همچنان قانع‌کننده بدانید، ولی باید توجه داشته باشید که این برهان وجود خدایی یگانه، قادر مطلق، عالم مطلق و خیر مطلق را به اثبات نمی‌رساند. بررسی باریک‌بینانه برهان نظم معلوم می‌دارد که این برهان از جهاتی دچار محدودیت است.

اول از همه این که برهان نظم در اثبات توحید^۱ — اعتقاد به این که تنها یک خدا وجود دارد — کاملاً ناکام می‌ماند. حتی اگر بپذیرید که جهان و هرچه در آن است به روشنی گواهی می‌دهد که حاصل طرح و تدبیری است، دلیل متقنی ندارید که اعتقاد آورید این‌ها را جملگی خدایی واحد به وجود آورده است. خلاف ممکنات نیست که گروهی خدایان فروپایه‌تر با همکاری خویش طرح این جهان را ریخته باشند. از همه چیز که بگذریم، اغلب مصنوعات عظیم و پیچیده آدمی همانند آسمان‌خراش‌ها، اهرام، موشک‌های فضایی و نظایر آن‌ها حاصل کار گروه‌هایی از افراد است، پس به طور قطع اگر این تمثیل را تا نتیجه منطقی‌اش دنبال کنیم، به این اعتقاد می‌رسیم که جهان را گروهی از خدایان دست در دست هم طراحی کرده و به وجود آورده‌اند.

دوم این که برهان نظم لزوماً مؤید این رأی نیست که طراح (یا طراحان [جهان] قادر مطلق است. می‌توان به طرزی موجه دلیل آورد که در جهان شماری «خطا در طراحی» وجود دارد. به طور مثال، چشم آدمی به نزدیک‌بینی، و به آب مروارید در پیری گرایش دارد — که به سختی می‌شود باور کرد آفریده صانعی قادر مطلق است که می‌خواهد بهترین جهان ممکن را خلق کند. چنین مشاهداتی چه بسا شماری از افراد را به جانب این تصور رهنمون شوند که طراح عالم هستی قادر مطلق نیست؛ سهل است، خدایی